

◇ نشریه علمی زن و فرهنگ

سال یازدهم، شماره ۴۳، بهار ۱۳۹۹

صفحات: ۴۷-۳۳

تاریخ وصول: ۱۳۹۸/۰۶/۱۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۳۰

بررسی پرخاشگری زنان در آثار جمال زاده و هدایت بر اساس نظریه کارن هورنای

فاطمه بدیعی فرد*

مریم صادقی**

چکیده

هدف پژوهش حاضر، بررسی ویژگی پرخاشگری زنان در آثار جمال زاده و هدایت بر اساس نظریه کارن هورنای بود. ویژگی‌های دو شخصیت زن به نام‌های تاج‌الملوک و عزیزآغا در داستان‌های «نیکوکاری» و «طلب‌آمزش» از آثار داستانی جمال زاده و هدایت به عنوان نمونه انتخاب شدند. طرح پژوهش، توصیفی-تحلیلی است. اطلاعات از طریق اسنادی و کتابخانه‌ای به دست آمد. در این پژوهش با استفاده از روش «تحلیل محتوا» مطالب مورد بررسی قرار گرفت. نتایج نشان داد که مهم‌ترین ابعاد پرخاشگری دو شخصیت اصلی در آثار داستانی این دو نویسنده بر اساس نظریه هورنای، بدزبانی و تحقیر دیگران، بی‌رحمی، آشکارکردن بی‌ملاحظه‌ی خشونت، اصالت منفعت و استثمار دیگران، سلطه‌جویی؛ بی‌اعتنایی به دیگران و داشتن توقعات نابجا، جر و بحث شدید و انتقاد از دیگران می‌باشد. هم‌چنین بررسی‌ها نشان می‌دهد که زنان در آثار داستانی هر دو نویسنده، بدزبانی و تحقیر دیگران را بیشتر از دیگر ابعاد پرخاشگری مطرح کرده‌اند.

کلید واژگان: پرخاشگری، جمال زاده، هدایت، کارن هورنای

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (ایمیل: fbadieifard@gmail.com)
** دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول، ایمیل: Sadeghi.ma.38@gmail.com)

تمام حقوق انتشار این اثر متعلق به دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز می‌باشد

مقدمه

تاکنون مطالعات روان‌شناسی بسیاری بر روی آثار ادبی صورت گرفته است. «یکی از علل عمده‌ی گرایش به ملاحظات روان‌شناختی در آثار شاعران و نویسندگان گذشته، استنباط آنان از نوعی ناخودآگاه روانی، پیش از طرح آن به وسیله‌ی فروید^۱ (۱۸۹۶) می‌باشد. آن‌ها با کشف ناخودآگاه ذهن انسان، بسیاری از کشاکش‌های روانی را در آثار خود متجلی کرده‌اند و این نکته‌ای است که فروید نیز خود بارها بدان اعتراف کرده است و آثاری چون برادران کارامازوف^۲ اثر داستایوسکی^۳ (۱۸۸۰) نویسنده‌ی نامدار روس و تراژدی هملت از شکسپیر، نمایش‌نامه‌نویس بزرگ انگلیسی، را گواه چنین واقعیتی می‌داند» (نقل از امامی، ۱۳۷۷: ۱۳۱). از آن‌جا که روان‌شناسی تحلیلی به تعارض انسان با خودش و اطرافیانش می‌پردازد و در داستان‌ها هم همین انسان‌ها به تصویر کشیده و به وسیله‌ی انسان‌ها نوشته و خوانده می‌شوند، این رویکرد، بستری مناسب برای تحلیل آثار داستانی است (پاریس^۴، ۱۹۹۷: ۲۵). کارن هورنای^۵ یکی از روان‌شناسانی است که در ساختاری منسجم به تحلیل سه تیپ مهرطلب، برتری‌طلب و عزلت‌طلب می‌پردازد که تیپ برتری‌طلب یا پرخاشگر موضوع این پژوهش است. بر پایه‌ی نظریه‌ی هورنای (۱۹۴۵) رفتار افراد براساس ساختار فعلی آن‌ها تحلیل می‌شود. وی مهم‌ترین عوامل ایجاد روان‌رنجوری را در مبانی تربیتی، فرهنگی و اجتماعی می‌بیند و معتقد است اصول نیروها و محرک‌های باطنی در همه‌ی روان‌رنجورها مشترک است. از نظر او، حتی افرادی که سالم به نظر می‌رسند نیز همان مسائل اشخاص روان‌رنجور را با درجه‌ای خفیف‌تر دارند. بر این اساس، نشانه‌های پرخاشگری^۶ نه تنها در افراد روان‌رنجور جامعه بلکه در افراد سالم نیز کمابیش وجود دارد. هورنای مهم‌ترین شرایط برای رشد سالم و طبیعی هر فردی را محبت‌گرایی، حمایت، آزادی نسبی، کمک، راهنمایی و تشویق می‌داند. (هورنای، ۱۹۴۵، ترجمه مصفا، ۱۳۹۶: ۱۳). او در مباحث خود، افراد پرخاشگر را بسیار فحاش معرفی می‌کند، بنابراین یکی از مهم‌ترین ابعاد پرخاشگری، بدزبانی و تحقیر دیگران است و زنان پرخاشگر این رفتار را بیشتر از سایر رفتارهای پرخاشگرانه از خود بروز می‌دهند. یافته‌ها حاکی از آن است که «ناسزاگویی، منجر به کاهش استرس و خشم درونی افراد می‌گردد» (وینگرهوتس^۷، ۲۰۱۳ نقل از ضمیری بلبسنه و افقی و علیخواه ۱۳۹۶: ۶۹). تحقیقات نشان داده است که زن‌ها در زمین پرخاشگری کلامی، در رده‌ای بالاتر از مردان قرار می‌گیرند؛ با این توضیح که زن‌ها وقتی عصبانی می‌شوند نسبت به مردها بیشتر فحاشی می‌کنند (گنجی، ۱۳۸۹: ۱۹۴).

در این پژوهش، آثار داستانی جمال‌زاده و هدایت با تکیه بر رفتار دو شخصیت محوری داستان‌های «نیکوکاری» و «طلب‌آمزش» که هر دو در یک دوره از ادبیات داستانی ایران نوشته شده‌اند با توجه به نظریه‌ی هورنای مورد بررسی قرار گرفته است. هر دو شخصیت محوری، زن هستند و با این بررسی می‌توان پی برد، دو زن که در فرهنگ و جامعه‌ای مشترک خلق شده‌اند کدام رفتار پرخاشگرانه را بیشتر از خود بروز داده‌اند. جمال‌زاده و هدایت به عنوان دو تن از مهم‌ترین نمایندگان داستان‌نویسی رئالیستی در ایران

۱. Freud

۲. Karamazov

۳. Dostoyevsky

۴. Paris

۵. Karen Horney

۶. aggressiveness

۷. Vingerhoets

داستان‌های خود را با توجه به شخصیت‌های واقعی جامعه نوشتند. آن‌ها با پرداختن به مسائل زندگی روزمره و توجه به مشکلات مردم و جامعه و با الگوبرداری از تیپ‌های جامعه با رویکردی انتقادی در محیطی زندگی می‌کردند که آداب نادرست فرهنگی و اجتماعی رایج شده بود و بر رفتار افراد تأثیر می‌گذاشت. این دو نویسنده آسیب‌هایی که متأثر افکار و کردار نادرست در خانواده، اجتماع و محیط فرهنگی بود را در قالب داستان ریختند و با الگوبرداری از تیپ‌های واقعی جامعه، با هدف آگاهی افراد، جامعه و آسیب‌های ناشی از آن را به باد انتقاد گرفتند. یکی از این آسیب‌ها، پرخاشگری است و یکی از تیپ‌های مورد انتقاد جامعه ایرانی، تیپ پرخاشگر است. مقالات بسیاری با رویکرد روان‌شناختی نوشته شده است؛ ولی مقاله‌ای یافت نشد که مبحث پرخاشگری را در دو داستان «نیکو کاری» و «طلب آمرزش» به ترتیب از جمال‌زاده و هدایت بررسی کرده باشد. در این پژوهش، برای اولین بار، مبحث یاد شده، در این دو اثر بررسی می‌شود. لازم به ذکر است که مصادیق پرخاشگری در آثار این دو نویسنده به وفور وجود دارد. از میان برخی مقالاتی که به تحلیل روان‌شناختی آثار نویسندگان مورد بحث در این پژوهش پرداخته‌اند می‌توان به برخی موارد اشاره کرد.

بدیعی‌فرد و صادقی (۱۳۹۷) در مقاله «بررسی مولفه‌های شخصیت پرخاشگر بر اساس نظریه کارن هورنای در آثار جمال‌زاده و هدایت با تکیه بر داستان‌های آدم بدنام و علویه خانم» رفتارهای پرخاشگرانه قلتشن دیوان و علویه خانم را بررسی کرده‌اند و مشخص شده که قلتشن دیوان بیشتر به رفتارهای استثمارگرانه تمایل دارد و علویه خانم بیشتر به بدزبانی و تحقیر دیگران.

حسینی فاطمی، مرادی مقدم و یحیی‌زاده (۱۳۹۲) در مقاله «گو تیک در ادبیات تطبیقی: بررسی بعضی از آثار صادق هدایت و ادگار آلن پو» بدون در پیش گرفتن رویکردی خاص، گفتار کوتاهی درباره پرخاشگری دارند.

شهناز (۱۳۸۳) در مقاله «دیدگاه‌های روان‌شناسانه در گرادپوا و عروسک پشت پرده» به مقایسه دیدگاه‌های روان‌شناسانه هدایت و یسن در این دو داستان می‌پردازد و با تکیه بر مشابهت‌های بینامتنی و ویژگی‌های شخصیتی و احساسی، علت رفتار نابهنجار راوی داستان و شیوه درمان او که بر اساس اندیشه فروید است را در می‌یابد.

با توجه به مطالب ارایه شده؛ هدف پژوهش حاضر بررسی ویژگی پرخاشگری بر اساس مبانی نظریه کارن هورنای و تحلیل رفتارهای دو شخصیت زن به نام‌های تاج‌الملوک و عزیزآغا در داستان‌های «نیکو کاری» و «طلب آمرزش» از آثار داستانی جمال‌زاده و هدایت می‌باشد.

روش

طرح پژوهش، جامعه آماری و روش نمونه‌گیری: طرح پژوهش در این مقاله، توصیفی-تحلیلی است. جامعه تحقیق حاضر، متن کامل آثار داستانی جمال‌زاده و هدایت از منظر نظریه روان‌شناسی کارن هورنای می‌باشد. در این پژوهش، ویژگی پرخاشگری دو شخصیت زن به نام‌های تاج‌الملوک و عزیزآغا در دو داستان نیکو‌کای و طلب‌آمرزش به ترتیب از نویسندگان جمال‌زاده و هدایت به عنوان نمونه، مورد بررسی قرار گرفت.

روش اجرا

در انجام تحقیق حاضر، در بخش توصیفی، اطلاعات از طریق اسنادی (فیش‌برداری به شکل توصیفی) و پیمایشی (استفاده از نظریه کارن هورنای) و کتابخانه‌ای به دست آمد. برای دستیابی به هدف پژوهش، کلیه آثار داستانی جمال‌زاده و هدایت و به طور خاص داستان نیکوکاری از جمال‌زاده و داستان طلب‌آمزش از هدایت مورد مطالعه قرار گرفت و ابعاد پرخاشگری از دیدگاه کارن هورنای استخراج و سپس به روش «تحلیل محتوا» مطالب مورد بررسی قرار گرفتند.

خلاصه داستان نیکوکاری

تاج‌الملوک همسر آقای مدیرکل است و به دلیل مکنت مالی و برای شهرت‌طلبی تصمیم می‌گیرد برای نیکوکاری به جنوب شهر برود. همه شهر از اقدام او مطلعند و روزی که قرار بر نیکوکاری و کمک به طبقه ضعیف است؛ همه در جنوب شهر منتظرند او را ببینند. تاج‌الملوک با خواهر و دخترش به همراه راننده شخصی‌اش رهسپار جنوب شهر می‌شود؛ ولی کوچه باریک است و ماشین میان کوچه و لابه‌لای جمعیت فقیرنشین مانده است. همین اعصاب او را به هم ریخته و باعث فحاشی و بدزبانی و بهانه‌گیری‌های مکررش می‌شود. او در ماشین نشسته است و نه تنها به مردمی که در کوچه و خیابان هستند، ناسزا می‌گوید و آن‌ها را لابه‌لای حرف‌هایش دزد و بیچاره می‌خواند بلکه راننده و دخترش را نیز مورد توهین و تحقیر قرار می‌دهد. بالاخره شرایط مهیا می‌شود و وارد خانه مورد نظر می‌شوند و از دختر بیماری عیادت می‌کنند و سعی دارند هدایا را میان مردم تقسیم کنند. مردمی که اطراف‌شان ایستاده‌اند هر کس قضاوتی راجع به تاج‌الملوک دارد و توهین و تحقیری را در دل یا در کنار دوست و رفیق نثار او می‌کند. نفرت و خشمی عجیب از این زن مرفه در دل اهالی جنوب شهر است. هنوز عیادت از بیمار و تقسیم هدایا تمام نشده که خبر می‌رسد خانم وزیر به خانه مدیرکل رفته است. تاج‌الملوک بر سر می‌زند و توهین و ناسزا نثار خودش و خانواده‌اش می‌کند که چرا حالا که خانم وزیر به دیدنش رفته است او باید در چنین جایی باشد. هراسان و نگران در حالی که پای بیمار را لگد می‌کند، بی‌اعتنا به هدفی که به خاطرش به جنوب شهر رفته بوده از آن‌جا بیرون می‌زند و به سمت خانه‌اش می‌رود (جمال‌زاده، ۱۳۷۹).

خلاصه داستان طلب‌آمزش

عزیز‌آغا بچه‌دار نمی‌شود و شوهرش با خواهش و تمنا از او می‌خواهد اجازه دهد زن دوم بگیرد و به او وعده می‌دهد بعد از به دنیا آمدن بچه، زن دوم را طلاق دهد و با هم بچه را بزرگ کنند. عزیز‌آغا پیشنهاد شوهرش را می‌پذیرد و دختری زشت رو برای همسرش می‌گیرد. هوو خیلی زود پسری به دنیا می‌آورد؛ ولی شوهر بهانه می‌آورد و او را طلاق نمی‌دهد. علویه که قافله را باخته است به هر بهانه‌ای و فکری و کلامی هوو را مورد تحقیر و ناسزا قرار می‌دهد. عزیز‌آغا در حسد می‌سوزد و کاری از پیش نمی‌برد تا اینکه دست به قتل بچه هوو می‌زند. چیزی نمی‌گذرد که هوو باز هم پسری به دنیا می‌آورد و باز هم در دل عزیز‌آغا آشوب به پا می‌شود و باز هم بچه هوو را به قتل می‌رساند؛ ولی کسی متوجه نمی‌شود که قتل‌ها کار عزیز‌آغا است. پسر سوم هوو به دنیا می‌آید؛ ولی این بار مهر بچه به دل عزیز‌آغا می‌نشیند و تصمیم می‌گیرد خود هوو را از بین ببرد و در شبی زمستانی با مسموم کردن غذا، این کار را انجام می‌دهد. سال‌ها

پس از آن وقایع که پسر هوو بزرگ شده است عزیزآغا همراه با کاروانی برای طلب آموزش راهی کربلا شده است و رازش را برای همراهانش فاش می‌کند (هدایت، ۲۵۳۶).

یافته‌ها

بدزبانی و تحقیر دیگران

بدزبانی مواردی چون فحش یا اهانت، زبان مستهجن، دست انداختن یا به سخره گرفتن لهجه یا گویش خاصی را در برمی‌گیرد (ضمیری بلسبنه و همکاران، ۱۳۹۶: ۳).

مورد اول: «شوفر به صدا درآمد که خانم این همه بی‌طاقتی برای چه! کیف تو ماشین مانده است. نترسید جای دوری نرفته است. - پس چرا بر نمی‌داری به من بدهی؟ د زود برسان. راستی که شعورت از این سگ‌های بی‌صاحبی که آن‌ها را گم کرده است و شوفر به او گوشزد می‌کند که در ماشین مانده است (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۷۲-۲۷۱). این جمله‌ی راننده نه تنها باعث آرامش خیال زن ارباب نمی‌شود؛ بلکه خشمش را بیش از پیش برمی‌انگیزد و جملات توهین‌آمیز را نثار شوفر و افراد محله‌ی فقیرنشین می‌کند. واهمه‌ای که زن ارباب نسبت به قشر فقیر دارد، می‌تواند ناشی از میل به استثمار باشد که در وجود خودش است. هورنای معتقد است یکی از نتایج میل به استثمار دیگران، این است که خود شخص عصبی از فکر استثمار شدن و مورد حيله و فریب قرار گرفتن رنج می‌کشد و نسبت به آن حساسیت دارد. همیشه این نگرانی را دارد که ممکن است کسی از او سوءاستفاده کند. مثلاً پولش را بدزدند (هورنای، ۱۹۳۷، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۲۰۲). در این نمونه مولفه سلطه‌جویی هم وجود دارد.

مورد دوم: «من خانم خانه بودم، خدیجه هم کار می‌کرد؛ دیزی بار می‌گذاشت، خانم، یک ماه نگذاشت که آبی زیر پوستش رفت. آن وقت زد و آبستن شد. شوهرم همه حواسش پیش او بود. اگر چله زمستان آلبالو و یار می‌کرد گداغلی از زیر سنگ هم شده بود، برایش می‌آورد. من شده بودم سیاه‌بخت و سیاه‌روز. هرشب که گداغلی خانه می‌آمد دستمال هل و گل را اطاق خدیجه می‌برد و من هم از صدقه سر او زندگی می‌کردم. خدیجه، دختر حسن ماست بند، که وقتی وارد خانه ما شد یک لنگه کفشش نوحه می‌خواند و یکیش سینه می‌زد، حالا به من تکبر می‌فروخت. آن وقت پشت دستم زدم و فهمیدم عجب غلطی کرده‌ام» (هدایت، ۲۵۳۶: ۴۷). عزیزآغا که توانایی بچه‌دار شدن ندارد، با آمدن هوو، جایگاهش را نیز در خانه و زندگی از دست رفته می‌بیند. همه بی‌توجهی شوهر به اوست و همه توجه عزیزآغا به هوو؛ هوویی که دردانه شده و آتش انتقام‌جویی را درون عزیزآغا برانگیخته است. او از سر بی‌توجهی شوهر و حس حسادت، در وصف هوویش از الفاظ و جملاتی استفاده می‌کند که همه‌اش تحقیر و توهین است. تحقیری که به نظر می‌رسد بخشی از آن به خاطر عناد با خودش است؛ خودی که قدرت باروری ندارد و برای شوهرش همسر دوم انتخاب کرده است. هورنای می‌گوید عناد با خود در همه تیپ‌های عصبی وجود دارد. منتها در برخی برتری‌طلب‌ها به قدری شدید است که ناچار است برای حفظ خود در مقابل آن به یک مقدار وسایل دفاعی متوسل بشود. یکی از این وسایل، تعکيس مثبت است. به این معنا که مقدار زیادی از عناد با خودش را به دیگران انتقال می‌دهد. از این رو نسبت به دیگران عناد می‌ورزد و دائماً به طرق مختلف، سرزنش و ملامت‌شان می‌کند. پس میل به تنبیه و سرزنش و تحقیر دیگران هم به علت عنادی است که مستقیماً به دیگران دارد و هم به علت تعکيس عنادی است که نسبت به خودش دارد (هورنای،

۱۹۵۰، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۱۹۳-۱۹۳). در نمونه بالا مولفه سلطه‌جویی هم دیده می‌شود.

آشکار کردن بی‌ملاحظه خشونت

خشونت؛ استفاده و به کارگیری آگاهانه قدرت و نیروی جسمی، به صورت عملی یا تهدیدآمیز علیه خود یا فردی دیگر یا علیه گروهی از مردم است که احتمال بسیار زیادی برای آسیب‌های روانی، جراحت و مرگ است (باغانی، ۱۳۸۷: ۴).

مورد اول: «پوران، دختر دوم مدیر کل، که به تازگی از سفر فرنگستان برگشته و روشنفکر از آب درآمده است... به طرفداری از شوهر به صدا درآمد که آخر ماما جان تقصیر او نیست. ماشین پهن است و کوچه باریک... خانم مدیر کل مثل ببر تیر خورده به دخترش حمله کرد و گفت تو دیگر درش را بگذار. مگر کسی از تو پرسیده است که ابولی خرت به چند. این فضولی‌ها به تو نیامده. دختر بی‌چشم و رو حالا دیگر برای من مادموزال پاریسی شده و احترام پدر و مادر را بلعیده و قورت داده است. از وقتی اسم خواستگار به گوشش رسیده یک وجب زبان پیدا کرده و شمر جلو‌دارش نیست؛ بزرگ و کوچک را نمی‌شناسد و حیا و ادب را خورده و یک آب هم به رویش. سرکار مادموزال سرتان به جیمم اگر راضی نیستید ممکن است همین جا پیاده بشوید» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۷۳-۲۷۲). وقتی دختر آن‌همه توهین و خشونت مادرش نسبت به شوهر را می‌بیند، سعی می‌کند به مادرش به فهماند که ایراد کار از ماشین بزرگ و باریکی کوچه است و شوهر تقصیری ندارد. این حرف دختر چونان پتکی بر سر مادر است. او نمی‌تواند حرف دخترش را بپذیرد چون این کار به معنی کم آوردن و پذیرفتن نصیحت و از دست رفتن قدرتش است پس با خشونت تمام بر دختر می‌تازد و او را به باد توهین و تحقیر می‌بندد. زیرا «شخص عصبی برای این که نشان دهد آدمی است قدرتمند سعی می‌کند از هر چیز که کم‌ترین رنگ و نشانی از ضعف و ناتوانی دارد اجتناب ورزد؛ مثلاً از دریافت هرگونه کمک، از قبول هرگونه راهنمایی و نصیحت، از متکی شدن به اشخاص یا موقعیت‌های خاص، از کوتاه آمدن در یک بحث و مناظره، از موافقت کردن با نظر یا تقاضای دیگران و... بیزار است» (هورنای، ۱۹۳۷، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۱۸۰). در این نمونه مولفه‌های سلطه‌جویی و بدزبانی هم دیده می‌شود.

مورد دوم: «رو به روی شوهرم به من گفت: عزیز آغا بی‌زحمت من دستم نمی‌رسد کهنه‌های بچه را بشورید. این را که گفت، من آتشی شدم روبه‌روی گداغلی هرچه از دهنم درآمد به خودش و بچه‌اش گفتم. به گداغلی گفتم مرا طلاق بده اما آن خدایبامرز دست‌های مرا ماچ می‌کرد، می‌گفت: چرا این جور می‌کنی؟ می‌ترسم شیر اعراض، دهن بچه بگذارد. تو همین قدر بگذار بچه راه بیفتد؛ آن وقت خدیجه را طلاق می‌دهم. اما دیگر از زور خیالات، خواب و خوراک نداشتم تا این که خدایا توبه، برای این که دل خدیجه را بسوزانم یک روز همین که رفت حمام و خانه خلوت شد من هم رفتم سر گهواره بچه، سنجاق زیر گلویم را کشیدم. رویم را برگردانیدم و سنجاق را تا بیخ توی ملاح بچه فرو کردم... هرچه برایش دعا گرفتند دوا و درمان کردند بی‌خود بود، روز دوم، عصر مرد... مثل این بود که روی جگر آب خنک ریختند با خودم گفتم اقلاً حسرت پسر به دلشان ماند» (هدایت، ۲۵۳۶: ۴۸). عزیز آغا از رفتار تحقیرآمیز هوو، خشمگین است و از شوهرش درخواست طلاق می‌کند. به نظر می‌رسد این خواسته فقط تهدیدی است برای این که شوهر را مجبور به تن دادن به خواسته‌ی دیگرش که طلاق دادن هوو است، بکند. زیرا فرد

برتری طلب «می‌خواهد به وسیلهٔ ارباب، تهدید و ابراز کینه و عداوت، دیگران را مجبور به اطاعت کند تا توقعات آتی‌اش را برآورده کنند» (هورنای، ۱۹۵۰، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۱۸۴-۱۸۳). عزیز آغا با خشونت و اهانت، خواستهٔ تهدیدآمیزش را بیان می‌کند ولی شوهر آن را رد می‌کند؛ همین باعث می‌شود که عزیز آغا خشونتش را به بدترین شکل ممکن آشکار کند؛ او، بچه را به قتل می‌رساند و به این ترتیب شوهر و هوو را تنبیه می‌کند. فرد برتری طلب «اگر هنگام رد توقعاتش خشونت و خصومت نشان ندهد و طرف را تنبیه نکند خود را آدمی بی‌عرضه و حقیر می‌نامد» (هورنای، ۱۹۵۰، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۱۸۴). عزیز آغا، ناکام از بچه‌دار شدن طبق خواست شوهرش برای او زن دوم می‌گیرد، ولی این خود ناکامی دیگری برای او در پی دارد؛ ناکامی در حفظ زندگی زناشویی. پرخاشگری، وابسته به ماهیت ناکامی، وضعیت افراد و آن چه هنگام بروز ناکامی در محیط و اطراف فرد وجود دارد آشکار می‌شود (نادی و ابراهیمی دهشیری، ۱۳۹۳: ۳۲). در نمونهٔ بالا مولفه‌های بدزبانی و جر و بحث هم وجود دارد.

بی‌رحمی

بی‌رحمی؛ صفتی است که دارنده ی آن، زندگی را صحنهٔ جدال انسان با انسان تصور می‌کند. چنین فردی برای رسیدن به هدفش اقدام به هر کاری را مجاز می‌شمارد (هورنای، ۱۹۴۵، ترجمه مصفا، ۱۳۹۶: ۵۵).

مورد اول: «ماشین وارد نمی‌شود؛ ماشین بزرگ است و پهن و دراز و کوچک، تنگ و کج و کوله و تا بخواهی ناهموار و پر نشیب و فراز. لقمهٔ کلانی است به بزرگی سر گربه که بخواهد در حلقوم کودکی قنداقی بچپانند. اوقات تاج‌الملوک خانم سخت تلخ شده‌است و یک‌ریز به زمین و زمان و خودی و بیگانه فحش‌های می‌دهد. بیچاره شوهر به کلی مستأصل و بیچاره مانده‌است و نمی‌داند چه خاکی به سر نماید. در زیر رگبار دشنام‌ها و کلفت‌های خانم، گیر افتاده و راه و چاره‌ای نمی‌یابد. هرچه دنده عوض می‌کند و پس می‌رود و جلو می‌آید، به جایی نمی‌رسد و خانم هم یک‌باره آن رویش بالا آمده‌است و خانمی و زن مدیر کل بودن را یکسره فراموش کرده‌است و حرف‌هایی از دهانش بیرون می‌ریزد. بیچاره صادق‌خان تا صدایش درمی‌آید خطاب و عتاب خانم صدایش را می‌برد. تو که می‌دانستی ما به کجا می‌رویم چرا ماشین کوچک را راه نینداختی؟ اصلاً شما بی‌سوادهای احمق همان بهتر است که از گرسنگی بمیرید. خاک بر سرتان که هرگز آدم نخواهید شد. خیریت درمان‌پذیر نیست. خر به دنیا آمده‌اید و خر از دنیا خواهید رفت» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۷۰). زن ارباب توقع دارد که نشدنی، اتفاق بیفتد و ماشین بزرگ از کوچهٔ باریک عبور کند و چون این توقعش به شکلی غیرمستقیم به وسیله‌ی زمین و زمان، رد می‌شود، به هم می‌ریزد؛ پس با بی‌رحمی، شوهر را مورد اهانت و تحقیر قرار می‌دهد. «شخص عصبی وقتی با حادثهٔ ناگواری مواجه می‌گردد و دچار آشفتگی روحی می‌شود سعی می‌کند آشفتگی خود را به حساب آن حادثه بگذارد؛ غافل از این که زمینهٔ روحی خود او از قبل مستعد چنان اضطراب و آشفتگی‌ای بوده و آن حادثه تنها نقش یک جرقه را داشته‌است» (هورنای، ۱۹۳۷، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۸۱). رد نشدن ماشین از کوچه در ظاهر بی‌اهمیت به نظر می‌رسد، ولی برای زن ارباب حادثهٔ ناگواری است؛ زیرا نمی‌تواند درست و در شأن و حیثیت اجتماعی که در خود می‌بیند به محل مورد نظر برسد. او مجبور است در میان ازدحام افرادی که آن‌ها را بی‌سر و پا می‌داند، عبور کند. وی با برآورده نشدن خواسته‌اش فوراً به هم می‌ریزد و دچار اضطراب می‌شود و با بی‌رحمی و غروری که به او می‌گوید در هیچ محکمه‌ای مورد مواخذه قرار

نمی‌گیری به اطرافیان می‌تازد. یکی از «تمایلات و کشش‌های عصبی و اجباری، اضطراب شدیدی است که در صورت شکست و محرومیت در ارضاء آن‌ها شخص عصبی گرفتار آن می‌شود» (هورنای، ۱۹۴۵، ترجمه مصفا، ۱۳۹۶: ۳۹). در این نمونه مولفه‌های بدزبانی و تحقیر دیگران و سلطه‌جویی هم به شکلی پررنگ دیده می‌شود.

مورد دوم: «اول زمستان بود که گداغلی سخت ناخوش شد... یک شب که حال گداغلی خیلی به هم خورده بود من رفتم بازار از عطاری دراشکنه خریدم آوردم خانه ریختم توی دیزی آبگوشت خوب به هم زدم و سر بار گذاشتم. برای خودم حاضری خریده بودم، آن را دزدکی خوردم. سیر که شدم رفتم اطاق گداغلی. دو مرتبه خدیجه به من گفت که دیروقت است برویم شام بخوریم. اما من جوابش دادم که سرم درد می‌کند. امشب میل ندارم، سر دلم خالی باشد، بهتر است. خانم، خدیجه شام اول و آخری را خورد و خوابید. ناله‌اش را می‌شنیدم؛ اما چون هوا سرد بود و درها بسته بود صدایش بیرون نمی‌آمد. تمام شب را من به بهانه پرستاری، پیش گداغلی ماندم. نزدیک صبح بود دوباره ترسان و لرزان رفتم از پشت در، گوش دادم، صدای گریه بچه می‌آمد. اما جرأت نکردم در را باز بکنم. برگشتم پیش گداغلی... صبح که همه بیدار شدند، رفتم در اطاق خدیجه را باز کردم، دیدم خدیجه مثل زغال سیاه شده مرده و از بس تقلا کرده بود لحاف و دشک هر کدام یک طرف افتاده بود» (هدایت، ۲۵۳۶: ۵۰). هوو به قتل می‌رسد تا شاید همه غائله یک‌جا از بین برود؛ غائله‌ای که با درخواست شوهر برای گرفتن زن دوم شروع و با قتل‌های پی‌درپی به دست عزیزآغا در حال پایان یافتن است به این ترتیب که از قبل نقشه می‌کشد با سمی که در دیزی می‌ریزد به زندگی هوو خاتمه دهد. او حق دارد از شوهرش به خاطر رد خواسته‌اش مکدر و ناراحت باشد اما قتل در جواب رد درخواست، ناشی از ناکامی و شکست در رقابت با هوو و از دست دادن برتری‌اش است.

تحقیقات علوم اجتماعی نشان می‌دهد که ناکامی، پرخاشگری را افزایش می‌دهد. می‌توان گفت ناکامی به خاطر بروز موانعی در تحقق اهداف برای انسان‌ها رخ می‌دهد و یکی از رفتارهایی که به دنبال ناکامی آشکار می‌شود، پرخاشگری است (نادی و ابراهیمی‌دهشیری، ۱۳۹۳: ۳۰-۲۹). به علاوه عزیزآغا «از آن‌جا که توقعات، احتیاجات و انتظاراتش عصبی هستند و ماهیتی مبرم و حیاتی دارند، رد و عدم ارضاءشان خشم و عصبانیت شدیدی در وی ایجاد می‌کند و می‌کوشد تا شخص متهم را خیلی منتقمانه تنبیه کند و او را دچار احساس پشیمانی و گناه نماید» (هورنای، ۱۹۳۷، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۳۳).

اصالت منفعت و استثمار دیگران

فرد استثمارگر به تحمیق و فریب دیگران می‌پردازد. در هر موقعیت و هر رابطه‌ای به دنبال این است که چه منفعتی نصیبش می‌شود. برای چنین شخصی فرقی نمی‌کند که آن چه عایدش می‌شود چه چیزی است؛ مهم این است که به هر طریقی شده از دیگران چیزی بگیرد (هورنای، ۱۹۴۵، ترجمه مصفا، ۱۳۹۶: ۵۸).

مورد اول: «ناگاه صدای در خانه بلند شد. در را به شدت می‌کوبیدند و صغرا سلطان سراسیمه برای باز کردن در از اتاق بیرون جست. سر و کله کریم‌خان، پیشخدمت مخصوص آقای مدیرکل، پیدا شد... نفس می‌زد و با کلمات بریده گفت: خانم چه نشستاید که خانم وزیر سرزده به دیدنتان آمده‌است... به شنیدن این خبر، تاج‌الملوک خانم چنان منقلب و مضطرب گردید که پنداری خبر رسیده که دنیا به آخر رسیده

است... دهانش بازماند و چشم‌هایش مانند چشم آدم‌های مصروع به گردش افتاد و فریادش بلند شد که چه گفتمی، چه می‌شنوم... خانم وزیر تشریف آورده‌اند و من در منزل نباشم... وای چه بد شد. مرده‌شور این بخت و این طالع را ببرد... خاک عالم بر سر من و بر سر جد و آباءم. این ننگ برای هفت پشتم کافی است. د زود باشید تا راه بیفتیم. پس از دو سال که خانم وزیر خواسته ما را رهین منت خود بسازد و به دیدن من ندادن آمده باید منزل نباشم» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۹۲). تاج‌الملوک (خانم مدیرکل) برای کمک به خانواده‌ای در جنوب شهر است که خدمتکار سر می‌رسد و خبر ورود خانم وزیر را به او می‌رساند. تاج‌الملوک از این که آن لحظه در خانه‌اش حضور ندارد با بد و بیراهی که نثار خودش و طالعش می‌کند احساس شکستش را آشکار می‌سازد؛ درحالی که چنین موضوعی نباید این گونه باعث نالیدن و شکوه فرد شود. موضوعی که باعث به هم ریختن او می‌شود؛ حس از دست رفتن احتمالی منفعتی است که برایش مهم و حیاتی است. منفعت شهرت‌طلبی، او را به جنوب شهر و نیکوکاری کشانده و منفعت کسب حیثیت اجتماعی بیشتر، او را سراسیمه روانه خانه می‌سازد؛ زیرا تیپ برتری‌طلب یا پرخاشگر احتیاج شدید به تفوق، کسب موفقیت، حیثیت اجتماعی و کسب شهرت دارد. یکی از دلایل عطش او برای کسب موفقیت، حیثیت اجتماعی و کسب شهرت آن است که در جوامع امروزی داشتن چنین چیزهایی واقعا نماینده نیرو و قدرت هستند. علت دیگر این است که به وسیله این قبیل چیزها می‌تواند باعث جلب تحسین و تأیید دیگران شود و احساس حقارت خود را کمی تسکین دهد (هورنای، ۱۹۴۵، ترجمه مصفا، ۱۳۹۶: ۵۷). در این نمونه، مولفه بدزبانی و تحقیر نیز وجود دارد.

مورد دوم: «عزیز آغا قلیان را جلو کشید و این جور شروع کرد: گلین خانم می‌دانی که وقتی من به خانه گداغلی خدایامرز رفتم سه سال ما هم چنین زندگی کردیم... ولی در این مدت من آبستن نشدم برای همین بود که شوهرم یک شب... پیش من گریه کرد و گفت: اگر تو رضایت بدهی یک صیغه می‌گیرم، برای این که خدمت خانه را بکند و بعد از آن که بچه پیدا کردم، طلاقش می‌دهم و تو بچه را و چه فرزندی بزرگ می‌کنی. من هم گول آن خدایامرز را خوردم و گفتم: چه عیبی دارد، خودم این کار را به گردن می‌گیرم. فردای همان روز چادر کردم رفتم خدیجه دختر حسن ماست‌بند را که زشت و سیاه و آبله‌رو بود برای شوهرم خواستگاری کردم. وقتی که خدیجه وارد خانه‌مان شد سر تا پایش را ارزن می‌ریختی پایین نمی‌آمد، اگر دماغش را می‌گرفتی جونش در می‌رفت» (هدایت، ۲۵۳۶: ۴۷-۴۶). شاید به نظر برسد منفعت شوهر در پذیرفتن درخواستش از جانب عزیز آغا است. اما کسی که در این میان سودی عایدش می‌شود خود عزیز آغا است. او با خودش خیال می‌کرد اگر چندروزی سایه سنگین هوو را تحمل کند در عوض دیگر مجبور نیست حقارت بچه‌دار نشدن را تحمل کند. او به فکر استثمار و بهره‌کشی از زنی بی‌گناه است؛ ولی در آینده می‌بیند آن‌چه را که باید ببیند. از نظر هورنای چنین فردی احساس می‌کند احتیاجاتش به قدری ضروری و مهم است یا وظایفی که وی برعهده دارد به قدری مقدس و پر اهمیت است که او را مستحق همه‌گونه امتیازی حتی استثمار دیگران و کلاه‌گذاری نیز می‌کند (هورنای، ۱۹۵۰، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۱۷۶). از طرفی همه فکر عزیز آغا آکنده از توهین و تحقیر به هوو است؛ زیرا از نظر خودش حقیرترین فردی که می‌توانسته را برای شوهرش انتخاب کرده ولی حالا هم اوست که سوگولی خانه است؛ پس خودش را در تحقیر هوو محق می‌داند. در نمونه بالا مولفه بدزبانی و تحقیر هم وجود دارد.

سلطه جویی، بی توجهی به دیگران و داشتن توقعات نابجا

سلطه جویی؛ صفتی فردی است که فرد گرفتار آن به تکریم منابع قدرت، فرمانبرداری کورکورانه از سلطه گروه‌های مسلط و پرخاشگری به زیر دستان مشغول است. چنین شخصی نسبت به خود بینش درستی ندارد، به تحقیر افراد ضعیف می‌پردازد، دارای ذهنی بسته است، تحمل ابهام ندارد، متعصب است و به دیگران تحکم می‌کند و گرفتار تحجر فکری است. (استوارت^۱، ۲۰۰۱، ترجمه نوابی نژاد، ۱۳۸۶: ۶۰-۵۹).

مورد اول: «مادر مرده تمام فوت و فن شوferی را به کار می‌زند و ماشین داخل کوچه نمی‌شود... زن ارباب هم به کلی از کوره در رفته است و در تنگنای اتومبیل نفسش تنگی می‌کند و از فرط ازدحام مردم جرأت پیاده شدن ندارد و دق دل را با دادن فحش و دشنام خالی می‌کند. بی‌محابا و بی‌رودربایستی، پدر و مادر شوfer و هرچه شوfer است، می‌جنانند و کم‌کم کس و کارش را هم که با او در اتومبیل بیچاره شده‌اند، مورد عنایت مخصوص قرار داده، آن‌ها را هم از بد و بیراه بی‌نصیب نمی‌گذارد. عاقبت لحظه‌ای فرا رسید که حوصله شوfer سر رفت و طاقتش طاق شد و دندان روی جگر گذاشته با لحن پرخاش آمیز گفت: آخر خانم، شما نفرموده بودید به کدام کوچه و کدام خانه و به کدام گور سیاه می‌خواهید تشریف ببرید که من حساب کار خودم را بکنم... من اگر کلاهم به این طرف‌ها بیفتد بر پدرم لعنت اگر عقبش بروم. سخنان شوfer روغنی بود که بر آتش غضب خانم بریزند. فریادش بلند شد، از بس بی‌شعوری. زمین و زمان و جن و انس می‌دانند که من برای نیکوکاری می‌روم و کوچه‌های این قسمت این شهر خراب شده، تنگ و باریک است و جناب عالی نمی‌دانستند. الحق که تو سری می‌خواهی... د یا الله جان بکن» (جمال زاده، ۱۳۷۹: ۲۷۱).

حس سلطه جویی و برتری که خانم مدیرکل نسبت به اطرافیانش دارد باعث شده که مدام دستور بدهد، ناسزا بگوید، تحقیر کند و خواسته‌های نامعقول داشته باشد. او هیچ اعتنایی به اطرافیانش ندارد و اساساً برایش مهم نیست که طرز برخوردش بر روی آن‌ها چه تأثیری می‌گذارد. فقط خودش و خواسته‌اش را مهم می‌داند. ماشین در کوچه تنگ و باریک گیر افتاده و خانم نمی‌تواند با ماشین تا محل مورد نظر برود. همین یعنی رد شدن خواسته‌اش پس حوصله از کف می‌دهد و توقع نابجایش را در قالب توهین و تحقیر و ناسزا نثار شوfer و اطرافیان کند. هورنای می‌گوید وصف این که شخص عصبی تا چه اندازه نسبت به رد توقعات خود و پاسخ ندادن به آن‌ها حساسیت دارد بسیار مشکل است. وجود روانی او مثل یک بدن مجروح است که با کوچکترین ضربه و تماس دچار درد و آزار شدیدی می‌شود. اگر کسی در پاسخ دادن به او کمی درنگ کند اگر کسی با او مخالفت کند، اگر کسی تسلیم تمایلات و توقعات او نشود و به شکل کلی اگر کسی در برآورده ساختن نیازها و خواسته‌های او به همان صورتی که خودش می‌خواهد و انتظار دارد، کمترین کوتاهی و قصوری کند آن را دلیل رد خود فرض می‌کند و هرگونه احساس رد شدگی هرچند در موارد جزئی و بی‌اهمیت، نه تنها باعث بروز اضطراب بلکه موجب احساس حقارت و ناچیزی او نیز می‌شود و خشم و نفرت شدیدی در او به وجود می‌آورد (هورنای، ۱۹۳۷، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۱۴۸-۱۴۷). زن ارباب به قدری پرخاش می‌کند که شوfer را هم به پرخاشگری وامی‌دارد و این همان تأثیری است که رفتار فرد پرخاشگر بر عملکرد دیگران می‌گذارد. در نمونه بالا بدزبانی و تحقیر دیگران نیز دیده می‌شود.

مورد دوم: «سر هشت ماه و ده روز خدیجه پسر سومی زائید، اما این دفعه مثل چیزی که به دلش اثر

۱. Stuart

کرده بود، آنی از بچه منفک نمی‌شد. من هم دودل بودم که سومی را هم بکشم یا این که کاری نکنم که گداغلی، خدیجه را طلاق بدهد. اما همه این‌ها خیالات خام بود. خدیجه باز کیا بیای خانه و کدبانو شده بود. با دمش گردو می‌شکست و هر دم توی دلم واسه رنگ می‌رفت. به من فرمان می‌داد و بالای حرفش حرفی نبود. تا این که یک شب با خدیجه دعوی سختی کردم و با خود عهد کردم که سر حسین آقا را زیر آب بکنم. دو روز کشیک کشیدم، روز دوم بود، خدیجه رفت از عطاری سر کوچه گل بنفشه بخرد. من دویدم توی اطاق، بچه را که خواب بود از توی نلو برداشتم، سنجاق را از زیر گلویم کشیدم. اما همین که آمدم سنجاق را توی پیشانیش فرو بکم بچه از خواب پرید و عوض این که گریه کند، تو رویم خندید. خانم نمی‌داند چه حالی شدم. دستم بی‌اختیار پایین افتاد. دلم نیامد... بچه را سر جایش گذاشتم و از اطاق بیرون دویدم. آن وقت با خودم گفتم: خوب تقصیر بچه چیست؟... باید مادرش را نفله بکنم تا آسوده شوم. خانم، حالا که برای شما می‌گویم تنم می‌لرزد. اما چه بکنم؟ همه‌اش به گردن شوهر آتش به جان گرفته‌ام بود که مرا دست‌نشانده یک دختر ماست‌بند کرد «(هدایت، ۲۵۳۶: ۵۰-۴۹). زنی که خانم خانه‌اش بوده حالا دختری ماست‌بند را هووی خودش می‌بیند. دختری که هنوز نیامده برای شوهرش پسری می‌زاید. او خود را دست‌نشانده فردی کمتر از خود می‌بیند و این احساس حقارت همان چیزی است که باعث می‌شود تمایلات سلطه‌جویانه و برتری‌اش را در خطر ببیند. هورنای معتقد است که ارزش و اعتماد به نفس فرد عصبی دائما در حال نوسان است؛ اگر دیگران تحسین و تمجیدش کنند، خوشحال می‌شود و احساس ارزش می‌کند، اگر به او بی‌اعتنایی و کم‌محللی کنند؛ اعتماد به نفسش به سمت پایین سقوط می‌کند. شخص عصبی حساسیت شدیدی نسبت به بی‌اعتنایی، تحقیر، تمسخر و استهزاء به وسیله دیگران پیدا می‌کند (هورنای، ۱۹۴۵، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۱۳۲). پسر هوو به دنیا آمده و چیزی تحقیرآمیزتر از این برای عزیز آغا که توانایی بچه‌دار شدن ندارد، نیست. آتش خشم و حسادت او شعله‌ور است. اما هنگام قتل نوزاد دلش به رحم می‌آید و پا پس می‌کشد و تصمیم می‌گیرد هوو را برای همیشه از میدان به در کند. «اغلب در افراد عصبی تمایلات و کشش‌هایی ایجاد می‌شود که در تضاد، ناسازگاری و ناهماهنگی کامل با یکدیگرند. در این موارد، وضع روانی فرد قابل تشبیه به این است که یک مستخدم، دو ارباب دارد که هر یک فرمان مغایر و متضاد با دیگری به او می‌دهد و هر دو ارباب از مستخدم انتظار اطاعت کورکورانه را دارند» (هورنای، ۱۹۴۵، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۷۱-۷۰). در نمونه بالا مولفه‌ی جر و بحث هم وجود دارد.

جر و بحث شدید و انتقاد از دیگران

منظور از جر و بحث؛ مباحثه با دیگران است به گونه‌ای که فرد تلاش می‌کند به هر طریقی شده حرف خود را به کرسی بنشانند و حقانیت خود را ثابت کند و پیروزی را نصیب خود گرداند (هورنای، ۱۹۴۵، ترجمه مصفا، ۱۳۹۶: ۵۹). هم چنین فرد پرخاشگر در سرخورده کردن دیگران تبحر زیادی دارد؛ او با انتقاد از اطرافیان تلاش می‌کند تا امید آن‌ها را به یأس تبدیل کند. اگر دیگران نسبت به رفتار خشن و توهین‌آمیز او اعتراض کنند آن‌ها را ضعیف و زیون می‌خواند و بی‌رحمانه مورد انتقاد قرار می‌دهد (هورنای، ۱۹۵۰، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۶۰).

مورد اول: «در همان حیص و بیص باز ناگهان فریاد تاج‌الملوک خانم بلند شد که وای پس پالتوی پوست ویزونم کجا مانده است... همراهان با استمالت خاطر خانم بزرگ برخواستند که جای دوری نرفته است، در

ماشین مانده است... اما این حرف‌ها به خرج خانم نمی‌رود. پشتش را به دیوار داده و قدم از قدم بر نمی‌دارد و می‌گوید جای امنی است چه معنی دارد؟ این جا سلاح‌خانه است و شما می‌گویید جای امن است. ماشین که سهل است قلعه فولاد زره را آتش می‌زنند و ویزون عزیز مرا می‌برند. د زود بیاورید. تا به چشم خود نبینم دست بر نمی‌دارم... می‌خواهم بپوشم تا همه ببینند. پس برای کی خوب است. دارندگی است و برزندگی. آن‌ها ندارند تا چشم‌ماش کور بشود. من دارم و خدا را شکر می‌کنم و به همه نشان می‌دهم. تا بترکد چشم حسود و حسد» (جمال‌زاده، ۱۳۷۹: ۲۷۶). تاج‌الملوک نگران پالتوی پوست گران قیمتش است اما همراهان به او اطمینان می‌دهند که داخل ماشین مانده است و جایش امن است. تاج‌الملوک سعی می‌کند با بحث و انتقاد همراه با منطق تراشی اطرافیانش را قانع کند که این مردم این قسمت شهر از قماش پست و دزد هستند و اصلاً جای پالتویش در ماشین ایمن نیست. منظور از منطق تراشی این است که شخص سعی می‌کند برای اضطراب خود تعدادی دلایل و عوامل خارجی پیدا کند تا منشأ اضطراب را از درون خود به خارج منتقل کند. قضاوتی که تاج‌الملوک راجع به همه افراد جنوب شهر دارد به نظر می‌رسد ناشی از عصبیت است. زیرا نه تنها قضاوت فرد عصبی از خودش متأثر از کشش‌ها و نیازهای بیمارگونه است؛ بلکه نظر و قضاوتش نیز درباره دیگران همین‌طور است. مثلاً فردی که تشنه تشخیص و حیثیت اجتماعی است، قضاوتش درباره دیگران بر اساس میزان تشخیصی است که دارند. به این ترتیب اگر حیثیت اجتماعی کسی کمتر از او باشد به چشم حقارت در او می‌نگرد و اگر بیشتر از او باشد، خودش را نسبت به او کوچک و حقیر می‌بیند بدون این که به ارزش‌های واقعی افراد اهمیت بدهد (هورنای، ۱۹۴۵، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۶۸-۶۷). در این نمونه مولفه‌های بدزبانی و سلطه‌جویی هم دیده می‌شود.

مورد دوم: «خانم، نه ماه من دندان روی جگر گذاشتم و جلو در و همسایه با سیلی روی خود را سرخ‌نگه می‌داشتم؛ اما روزها که شوهرم خانه نبود، خدیجه را خوب می‌چزاندیم، پیش شوهرم به او بهتان می‌زدیم، می‌گفتم: سر پیری، عاشق چشم وزغ شده‌ای. تو اصلاً بچه‌ات نمی‌شود، چه دردسرتان بدهم؟ هرروز خانه‌مان الم شنگه‌ای به پا بود که نگو و نشنو» (هدایت، ۲۵۳۶: ۴۷). عزیز آغا توانایی مادر شدن را ندارد؛ ولی هوویش پسری به دنیا آورده است. این مسأله برایش ناکامی و تحقیر بزرگی است پس دور از چشم شوهر، هوو را مورد حمله و نیش زبان و ناسزا قرار می‌دهد تا شاید کمی آرامش بگیرد. مطالعات نشان داده که ناخوشایندی در کسب نتیجه‌ی موفق، ممکن است در اثر رقابت، به دشمنی بینجامد. هم چنین مشخص شده که گاهی ناکامی باعث تهاجم به سوژه‌هایی خاص می‌شود. این نوع از پرخاشگری ممکن است به صورت پنهانی، مانند نزاع کلامی باشد (نادی و ابراهیمی‌دهشیری، ۱۳۹۳: ۳۱). «اولین نتیجه‌ی احتیاج به پیروزی منتقمانه این است که میل رقابت و هم چشمی مخرب و شدیدی در فرد ایجاد می‌شود. و به هیچ وجه نمی‌تواند تحمل کند که کسی بیشتر از او می‌داند، پیشرفتش بهتر از اوست، قدرتش زیادتر از اوست. خلاصه هیچ کس نباید در هیچ زمینه‌ای برتر از وی باشد و مجبور است رقیبش را از مقامی که دارد، پایین بکشد و او را شکست دهد» (هورنای، ۱۹۴۵، ترجمه مصفا، ۱۳۹۶: ۱۸۱-۱۸۰). همچنین، شخص پرخاشگر، «وقتی درگیر بحث است باید حتماً طرف را مجاب کند» (هورنای، ۱۹۵۰، ترجمه مصفا، ۱۳۹۵: ۱۹۳). در نمونه بالا بدزبانی و تحقیر دیگران نیز وجود دارد.

بحث و نتیجه‌گیری

بررسی کلیه آثار داستانی جمال‌زاده و هدایت نشان داد که این دو نویسنده، شخصیت‌های پرخاشگر زیادی خلق کرده‌اند که در دسته پرخاشگرهای روان‌رنجور قرار می‌گیرند و نه در ردیف افراد سالمی که فقط گاهی رفتار پرخاشگرانه از خود بروز می‌دهند. در کردار و افکار شخصیت‌های پرخاشگر داستان‌های این دو نویسنده، مهم‌ترین ابعاد پرخاشگری نظریه هورنای که عبارتند از بدزبانی و تحقیر دیگران، بی‌رحمی، آشکار کردن بی‌ملاحظه‌ی خشونت، اصالت منفعت و استثمار دیگران، سلطه‌جویی؛ بی‌اعتنایی به دیگران و داشتن توقعات نابجا، جر و بحث شدید و انتقاد از دیگران دیده می‌شود. پس از بررسی‌ها مشخص شد که تعداد زنان روان‌رنجور پرخاشگر آثار داستانی هر دو نویسنده از تعداد مردان روان‌رنجور پرخاشگر بیشتر است و زنان بیشتر از هر رفتار پرخاشگرانه‌ای، بدزبانی و تحقیر دیگران را تکرار می‌کنند. در بررسی دو داستان نیکوکاری و طلب‌آمزش مشخص شد جمال‌زاده در داستان نیکوکاری، زنی روان‌رنجور و پرخاشگر از طبقه مرفه و دارای همسری صاحب‌منصب را به تصویر می‌کشد که با غروری ناشی از مصونیت تنبیه، اطرافیان‌ش را با ناسزا و تحقیر می‌آزارد و با خشونت و بی‌رحمی زیاد، مورد سلطه‌جویی قرار می‌دهد. رفتار تاج‌الملوک به گونه‌ای است که هر چه و هر که هست، باید در خدمت او باشد. در هر جا و هر چیزی که منفعتش در آن است، پیش قدم می‌شود. به واقع، داستان بر سر همین افکار منفعت‌طلبانه تاج‌الملوک است که برای رسیدن به آن‌ها از هیچ رفتار پرخاشگرانه‌ای ابا ندارد. تاج‌الملوک از سر روان‌رنجوری، میل به استثمار دیگران دارد و در این راه با ناسزا و سلطه‌جویی و هر رفتار پرخاشگرانه دیگری در پی تبلیغ حیثیت اجتماعی دروغین برای خودش است؛ زیرا نه در رفتارش حیثیت و تشخص حقیقی دیده می‌شود و نه در گفتارش. هر چه هست، رفتارهایی از سر اضطراب روان‌رنجوری است که به عنوان نیرویی پنهان و درونی، او را به سوی رفتارهای پرخاشگرانه سوق می‌دهد. تاج‌الملوک در پی منفعت‌طلبی، سعی در انجام نیکوکاری ساختگی دارد؛ ولی از آن‌جا که این دست‌امور، برای او ناآموخته و ناشناخته است و تنها از روی نیازی عصبی است، نمی‌تواند از پس انجامش برآید. هدایت نیز در داستان طلب‌آمزش، با خلق زنی به نام عزیزآغا از داستانی به ظاهر ساده، روایتی روان‌شناسانه پی افکنده است. زنی روان‌رنجور که حقارت ناباروری را به دوش می‌کشد و به تحقیر هوو برخاسته است. سطر به سطر این داستان از توهین و ناسزا و بی‌رحمی عزیزآغا به شوهر و هوو مصون نیست. برای عزیزآغا، ناکامی نداشتن فرزند و تفوق هوو بر او، به قدری سنگین است که به راحتی جان هوو و دو فرزندش را می‌گیرد تا همچون دیگر روان‌رنجورهای پرخاشگر، همه مسببان شکستش را تنبیه کرده باشد زیرا فرد پرخاشگر در صورتی که خشونت درونش را آشکار نسازد، احساس شکست می‌کند. عزیزآغا، فقط به فکر خودش و فرونشاندن آتش درونش است که به راحتی فروکش نمی‌کند. او در عین عناد، نفرت، ترس و حقارتی که به شوهر و هوو دارد؛ بیش از هر کسی از خود نابارورش می‌ترسد، متنفر است و احساس حقارت می‌کند. او، این عناد، ترس و حس حقارت به خود را بر سر شوهر و بچه شوهر و هوو آوار می‌کند. عزیزآغا با روحیه‌ای در ظاهر جنگنده و پر قدرت به مصاف با هوو می‌رود ولی خوب می‌داند که از درون شکسته است و برای پنهان کردن این احساس آزاردهنده، تحقیر، توهین و بی‌رحمی، سلطه‌جویی، خشونت و جر و بحث‌های مداوم را آشکار می‌سازد. او در ابتدا از سر تصویری منفعت‌طلبانه تلاش می‌کند حضور هوو را به جان بخرد ولی زمانی که متوجه شد قافیه را باخته و همسرش را تا همیشه با هوو شریک شده است با جر و

بحث‌های فراوان به مصاف هوو و شوهر رفت. او، چنان از ناکامی‌اش ناآرام است که با بی‌رحمی، نقشه قتل‌های پی‌درپی را می‌ریزد. عزیزآغا نیز مانند تاج‌الملوک سعی می‌کند با بدزبانی و تحقیر دیگران، آتش خشمش را فرو بنشانند و به سمت افکار منفعت‌طلبانه خود برود. او در کنار سایر رفتارهای پرخاشگرانه، بسیار بی‌رحم است و قتل‌های پی‌درپی مرتکب می‌شود. این زن، همانند دیگر پرخاشگرها هرچه قدر هم از خود بی‌رحمی نشان می‌دهد، هر چه قدر ناسزا می‌گوید، سلطه می‌جوید و خشونت می‌ورزد، جر و بحث و استثمار می‌کند، باز هم سیری‌ناپذیر است زیرا عملکرد هر کدام از این رفتارهای پرخاشگرانه در افراد روان‌رنجور از سر ضعف، عناد به دیگران و ترس ناشی از ناهنجاری محیط و رفتار نامطلوب خانواده با آن‌ها در دوران کودکی است که با ناسزاگویی، جر و بحث و خشونت و... که از افراد سالم سر می‌زند کاملاً متفاوت است. بر اساس آن چه گفته شد، هر شش مولفه‌ای که به روش استنتاجی و استنباطی از مباحث هورنای به بدست آمد در آثار داستانی این دو نویسنده به ویژه دو داستان نیکوکاری و طلب آمرزش، قابل تحلیل است. گرچه شخصیت‌های اصلی این دو داستان، تاج‌الملوک و عزیزآغا، از دو قشر مختلف و متفاوت جامعه هستند؛ ولی پرخاشگری در کنش و واکنش هر دو زن به وفور یافت می‌شود. اگر در نظر گرفته شود که تاج‌الملوک در همان طبقه مرفه رشد کرده و عزیزآغا نیز در خانواده‌ای از طبقه ضعیف جامعه بزرگ شده است؛ بنابراین داشتن طبقه اجتماعی بالا، چندان باعث مصون ماندن کودکان از ناهنجاری‌های رفتاری خانواده نمی‌شود و در آینده به بزرگسالانی روان‌رنجور تبدیل می‌شوند که هورنای در مباحث خود مطرح کرده است. هم چنین تکرار شخصیت‌هایی با رفتارهای پرخاشگرانه در داستان‌های این دو نویسنده و دیگر داستان‌نویسان معاصر نشان می‌دهد که توجه به شخصیت پرخاشگر، رویکردی بسیار مهم در داستان‌نویسی معاصر است. بر اساس آن چه گفته شد، وضعیت پرخاشگری در جامعه می‌بایست مورد بررسی بیشتر قرار گیرد.

تعارض منافع: نویسندگان (نویسنده) تصریح می‌نمایند در این پژوهش تعارض منافع وجود ندارد. این پژوهش با هزینه محقق صورت گرفته است.

منابع

- استوارت، ویلیام. (۲۰۰۱). *دایره‌المعارف مشاوره: نظری و عملی*. ترجمه شکوه نوایی نژاد. (۱۳۸۶). تهران: نشر علم.
- امامی، نصرالله. (۱۳۷۷). *مبانی و روش‌های نقد ادبی*. تهران: انتشارات جامی.
- باغانی، فاطمه. (۱۳۸۷). *بررسی شیوع و انواع مواجهه دانش‌آموزان دبیرستانی شهر مشهد با خشونت فیزیکی والدین نسبت به یکدیگر*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی.
- بدیعی فرد، فاطمه، صادقی، مریم. (۱۳۹۷). *بررسی مولفه‌های شخصیت پرخاشگر بر اساس نظریه کارن هورنای در آثار جمال‌زاده و هدایت با تکیه بر داستان‌های آدم بدنام و علویه خانم*. فصلنامه مطالعات فرهنگ - ارتباطات، ۱۹(۴۴)، ۹۹-۱۱۸.
- جمال‌زاده، محمدعلی. (۱۳۷۹). *آسمان و ریسمان*. تهران: انتشارات سخن.

- حسینی فاطمی، آذر، مرادی مقدم، مصطفی، یحیی زاده، مژگان، (۱۳۹۲). گوتیک در ادبیات تطبیقی: بررسی برخی از آثار صادق هدایت و ادگار آلن پو. *مجله مطالعات زبان و ترجمه*، ۱۵، ۱۵۵-۱۳۵.
- شهناز، شاهین. (۱۳۸۳). دیدگاه‌های روان‌شناسانه در گرادپوا و عروسک پشت پرده. *مجله پژوهش ادبیات معاصر جهان*، ۸(۱۷)، ۵-۲۰.
- ضمیری بلسبنه، مریم؛ افقی، نادر؛ علی‌خواه، فردین. (۱۳۹۶). تحلیل جامعه‌شناختی ناسزاگویی در گفتار به مثابه یک یاد فرهنگ «پژوهشی در سطح شهر رشت». *جامعه پژوهی فرهنگی*، ۸(۴)، ۶۳-۹۸.
- گنجی، حمزه. (۱۳۸۹). *روان‌شناسی تفاوت‌های فردی*. چاپ سیزدهم. تهران: نشر بهشت.
- نادی، آذر؛ ابراهیمی‌دهشیری، وجیهه. (۱۳۹۳). *پرخاشگری (مروری بر مبانی نظری)*. تهران: نشر نسیم دانش افزا.
- هدایت، صادق. (۲۵۳۶). *سه قطره خون*. تهران: انتشارات جاویدان.
- هورنای، کارن. (۱۹۳۷). *شخصیت عصبی زمانه ما (عصبانی‌های عصر ما)*. ترجمه محمد جعفر مصفا. (۱۳۹۵). چاپ دهم، تهران: نشر بهجت.
- هورنای، کارن. (۱۹۴۵). *تضادهای درونی ما*. ترجمه محمد جعفر مصفا. مقدمه ا. خواجه نوری. (۱۳۹۶). چاپ بیست و یکم، تهران: نشر بهجت.
- هورنای، کارن. (۱۹۵۰). *عصیت و رشد آدمی*. ترجمه محمد جعفر مصفا. با مقدمه ا. خواجه نوری. (۱۳۹۵). چاپ بیست و سوم، تهران: نشر بهجت.
- Paris, B. (1997). *Imagined Human Beings: Apsychological Approach to character and conflict literature*. New York: University New York and London press, 4, 3.

Evaluation of Women's Aggression in the Works of Jamalzade and Hedayat Based on Karen Horney Theory

F. Badiei fard*
M. Sadeghi **

Abstract

The purpose of this study was to investigate the aggression of women in the works of the Iranian writers; Jamalzade and Hedayat, based on Karen Horney theory. The characteristics of two female personages were selected by the name of Taj Al-Muluk and Aziz Aga in "charity" and "seek forgiveness" from the fictional works of Jamal Zadeh and Hedayat as samples. The research design was descriptive-analytic. The data was collected via documentary and library. In this study, the content analysis method was applied. The results showed that the most important dimensions of aggression of the mentioned characters in the fiction of these two authors based on Horney theory were scurrilousness, humiliation of others, cruelty, violently inconsiderate acting out, profiteering and exploitation of others, manipulation, disregard for others, having inappropriate expectations, severe arguing and criticism of others. The study also showed that women in reviewed fictions of both authors were imposed the scurrilousness and humiliation more than other dimensions of the aggression.

Keywords: Aggression, Jamal Zadeh, Hedayat, Karen Horney.

*Ph.D. Student of Persian language and literature, Department of Persian language and literature, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Email: fatemebadie635@gmail.com)

**Associate professor, Department of Persian language and literature, Central Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Corresponding author, Email: Sadeghi.ma.38@gmail.com).